

گرچه متأسفانه منابع بیشتر به معنی نتایج بهتر نیست، چون یک دولت ضعیف و فاسد در کابل می‌کوشید تا زمام کنترل مناطقی را به دست بگیرد که همچنان لجوجانه با طالبان شورشی و جسور همراهی می‌کرد

فقره در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ به ۲۷ فقره در ۲۰۰۵ و ۱۳۹ فقره در ۲۰۰۶ رسید، استفاده از بمب‌های جاده‌ای منفجرشونده از راه دور در همین بازه زمانی دو برابر شد و از ۷۸۳ فقره به ۱۶۷۷ فقره رسید، حملات مسلحانه مستقیم نیز از هزار و ۵۰۰ به ۴ هزار و ۵۰۰ رسید. شرایط امنیتی به وضوح وخیم می‌شد، ولی در این زمان، چنان که دیوید رود و دیوید سنگر^{۲۷} بعداً گفتند، «امریکایی‌ها چنان احساس پیروزی می‌کردند که متخصصان ارشد سیا و نیروهای ویژه زبده که به آزادسازی افغانستان کمک کرده بودند خیلی وقت می‌شد که به سراغ جنگ بعدی در افغانستان رفته بودند.»

خودم در جریان دیداری از افغانستان در دسامبر ۲۰۰۵ زوال وضع امنیت را دیدم؛ در این سفر عضوی از هیأتی بودم که ناتو به امید حامی آن شده بود تا متخصصان و تحلیل‌گرانی همچون من راقانع کند که شرایط تحت کنترل بود. در هیأت ما کسانی بودند همچون متخصص تروریسم پیتر برگن، یکی از اولین خبرنگاران غربی بود که با اسامه بن لادن مصاحبه کرد؛ روث مارک گروست، افسر سابق سیا و نویسنده نومحافظه‌کار؛ استیون سیمون، مقام سابق وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی که در کاخ سفید روی ۱۱ سپتامبر کار می‌کرد؛ جرارد بیکر که آن زمان ستون‌نویس فایننشال تایمز بود و والتر سلوکومب، مقام اسبق کاخ سفید که در سال ۱۹۷۹ نخستین بار احتمال «کشاندن شوروی‌ها به باتلاق ویتنام» را مطرح کرد. در آن زمان و چهار سال پس از آنچه به نظر تهاجمی موفق می‌رسید، گویا خودمان در باتلاق گیر افتاده بودیم.

در سفر از کابل به قندهار و هرات نشانه‌های مثبتی دیدیم حاکی از آن که کشور برای گشایش نخستین مجلس خود پس از ۳۰ سال آماده بود، مجلسی که ۶۸ زن عضو آن بودند. ناتو نیروی اعزامی خود را به ۱۵ هزار تن افزایش داده بود و در آن زمان سربازانی از ۳۷ کشور مختلف را شامل می‌شد. بیشتر مردمی که در شهر و خیابان می‌گشتند با تکان دادن دست به ما خوشامد می‌گفتند و تحت تأثیر تیم بازسازی مستقر در هرات قرار گرفتیم که ایتالیایی‌ها آن راهبری می‌کردند و در نهایت غافلگیری و با کمال مسرت، دیدیم یک رستوران درجه یک هم هست که نوکی و دستگاه اسپرسوساز دارد.

ولی مشکلات امنیتی نیز آشکارا عیان بودند. خشونت همچنان جریان داشت و در شش ماه پیش از سفرمان، بیشتر از تمام بازه زمانی از سال ۲۰۰۱، به نیروهای ناتو حمله انتحاری شده بود. روز بعد از آنکه سوار بر بالگرد کابل را به مقصد قندهار ترک کردیم، یک بمب جاسازی شده در خودرو در پایتخت منفجر شد. سپس با خراب شدن هواپیمای نقلیه اصلی نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت (آیساف)^{۲۸} که یک لاکهید سی ۱۳۰ هرکولس بود، در هرات زمین‌گیر شدیم. «اخطار به‌های» ملی - محدودیت‌هایی که برخی اعضای ناتو برای نیروهای مسلح خود تعیین می‌کردند - مانع پرواز هواپیمای نقلیه دیگر آیساف شد (فقط دو هواپیمای داشتند که خودش نشانه بدی بود). نقص در زیرساخت‌های کشور و ناتوانی از تأمین امنیت در جاده باعث شد تا برگشتن به کابل از راهی ناممکن باشد. (وقتی پرسیدیم که چقدر طول می‌کشد تا سواره به کابل برسیم، یک سرهنگ امریکایی بدون شوخی و کنایه گفت که اگر کریسمس راه بیفتیم، «احتمالاً دو ماه بعد به کابل می‌رسیم.») وقتی روز بعد سرانجام به پایتخت رسیدیم تا از کشور خارج بشویم، پس از آنکه مأموران امنیتی ایتالیایی مان ما را در فرودگاه پیاده کردند،